



{ ۱۳۰ } کیست که از آیین و راه و روش ابراهیم روی بگرداند، جز کسی که خود را سبک گیرد؟ او را به راستی در دنیا برگزیدیم و او در سرای دیگر از شایستگان است.

{ ۱۳۱ } آن گاه که پروردگارش به او گفت: تسلیم شو! گفت: یکسره تسلیم پروردگار عالمیان شدم.

{ ۱۳۲ } ابراهیم فرزندان خود را به این آیین توصیه کرد و همچنین یعقوب: ای فرزندان من، خداوند این آیین را برای شما گزیده است؛ پس زنهار که نمیرید، مگر آنکه همه شما باید مسلم باشید.

{ ۱۳۳ } آیا در آن زمان که مرگ یعقوب فرارسید شما حاضر بودید؟ آن گاه که به پسران خود گفت: پس از من چه می پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدران تو، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می پرستیم، همان خداوند یگانه، و ما تسلیم او هستیم.

{ ۱۳۴ } این امتی است که جای خالی کرده و در گذشته است، برای اوست آنچه کسب کرده و برای شماست آنچه کسب کرده‌اید و از آنچه آن‌ها انجام می‌دادند بازخواست نمی‌شوید.

وَمَنْ يَرْغَبْ عَن مِّلَّةِ اِبْرَاهِيمَ اِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَاِنَّهٗ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ ﴿۱۳۰﴾

اِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ اَسْلِمْ قَالَ اَسْلَمْتُ لِربِّ الْعَالَمِيْنَ ﴿۱۳۱﴾

وَوَصَّي بِهَا اِبْرَاهِيْمَ بَنِيهٖ وَيَعْقُوْبَ يَا بَنِيَّ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى لَكُمْ الدِّيْنَ فَلَا تَمُوْنُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ ﴿۱۳۲﴾

اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوْبَ الْمَوْتُ اِذْ قَالَ لِبَنِيهٖ مَا تَعْبُدُوْنَ مِّنْ بَعْدِي قَالُوْا نَعْبُدُ اِلٰهَكَ وَاِلٰهَ اَبَائِكَ اِبْرَاهِيْمَ وَاِسْمَاعِيْلَ وَاِسْحٰقَ اِلٰهًا وَاَحَدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُوْنَ ﴿۱۳۳﴾

تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُوْنَ عَمَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ﴿۱۳۴﴾

شرح لغات

یرغب، از «رَغَبَ» این کلمه از اضداد است؛ رغب الی: به آن دل بستگی یافت و آن را خواست و پسندید؛ [رغب عنه] از آن رغبت کرد: از آن روی گرداند و ناپسندش آمد.

سفه: ناچیز و سبک گرفت؛ خوار کرد؛ بهره‌اش را نادیده گرفت.

اصطفی: (از صفا: پاک کردن از کدورت، خالص ساختن) او را پاک و خالص کرد و گزید.

امت: مردم همقصد و همقدم.

خلت: درگذشت؛ جای خالی کرد.

«وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ». «ملت ابراهیم» همان راه و روشی بود که ابراهیم را گزیده کرد و برتر داشت و به مقام امامتش رساند: از ابتدای به کلمات و تکمیل آن، و نیل به مقام امامت و تسلیم کامل به اراده خداوند. راز ملت ابراهیم در بنای بیت و مناسک آن ظاهر شد و برای همیشه ثابت گردید و آن ملت در کلمه جامع «اسلام» درآمد که معنای حقیقی آن، همان معنا و حقیقتی است که مقصود این آیات است: تسلیم به تمام معنا؛ [تسلیم] قوای باطنی به عقل ایمانی،^۱ و تسلیم عقل به خواست خدا، تسلیم به آنچه در راه حق پیش آید؛ تسلیم به دستورات و قوانین الهی. این اسلام است که ارزش انسانی را بالا می‌برد و به هر انسانی مانند ابراهیم، شخصیت ثابت و مستقیم و مطمئن می‌بخشد. اگر انسان تسلیم به حق نشد، نمی‌تواند از استعدادها و قوای خود بهره‌برداری کند و پیوسته در معرض تمایلات مختلف و مورد بهره‌برداری دیگران قرار می‌گیرد و خود بی پایه و بی مایه می‌گردد: «إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ».

پس از مبین شدن شخصیت ممتاز ابراهیم و راه و رسم او، این استفهام انکاری و تنبیهی برای هر انسان هشیاری که بخواهد ارزش و شخصیت خود را احراز کند، پیش می‌آید: «وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ؟» هیچ انسان ارزنده‌ای از این راه و روش

۱. قوای باطنی انسان غریزه‌های طبیعی و هواهای نفسانی اوست که باید تسلیم عقل ایمانی شوند، نه عقل خشک منفعت طلب که دارندگان خود را به منافع شخصی خودشان تشویق می‌کند. و عقل ایمانی که در استدلال به ایمان توجه دارد، به خواست خدا - هر چه باشد - تسلیم می‌شود.



روی گردان نیست. کسانی از راه و روش ابراهیم اعراض می‌کنند که خود را بی ارزش و سبک گرفته باشند: «الّا من سفه نفسه!»

«وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا...». هر اندازه اعراض از ملت ابراهیم سفه‌انگیز است و نفس انسانی را دستخوش اضطراب می‌سازد و هستی آن را رو به فنا می‌برد، پیروی از ملت ابراهیم موجب برتری، گزیدگی، صفا و بقا و روشنی می‌شود؛ چنان که ابراهیم را جواذب و عوامل حق از میان قوای نفسانی پست و دنیای عمومی برتر آورد و مصفاً ساخت و شخصیت گزیده‌وی را تحقق بخشید.

با دقت در کلمات و تعبیرات و آهنگ این کلام [می‌توانیم دریابیم که] «وَلَقَدْ» اشاره به تحقق یافتن حقیقت اصطفا است.^۱ نسبت اصطفا به جمع متکلم و آهنگ زَبْرهای متوالی «وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ»، بالا آمدن و گزیده شدن ابراهیم را با امداد نیروهای الهی می‌نمایاند. پس از حرکات و صداهای زَبْرین «وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ»، حرکت و صدای کسره (زیر) «فِي الدُّنْيَا» نمایاننده ظرف دنیا و قوای پست نفسانی است که ابراهیم از آن بالا آمد و گزیده شد. این جمله کوتاه، نمونه تمثیل اعجازی قرآن است که وضع روحی ابراهیم و خلاصی او را از جواذب نفسانی و برتر آمدن و مصفاً شدنش را با حرکت و حیات و فعل و انفعال‌های نفسانی، در برابر چشم مجسم می‌سازد. پس از گذشت از این مرحله، آن‌گاه توجه را به مقامات برتر ابراهیم، در مقام قرب حق و عالم بالاتر و در جایگاه نفوس و عقول عالیه برمی‌گرداند. در آن عالم و جایگاه‌هایی که برای بیشتر مردم درک شدنی نیست، کلمه جامع آن همین است: «و انه في الآخرة لمن الصالحين».

۱. قدر احرف تحقیق می‌گویند، یعنی وقتی بر سر فعل ماضی می‌آید محقق شدن و انجام گرفتن حتمی آن فعل را بیان می‌کند به طوری که آن عمل در گذشته انجام گرفته و اثرش هنوز هم باقی است که در زبان فارسی به آن «ماضی نقلی» می‌گویند، بنابراین: «وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ» یعنی بدون شک او را بی‌دری پالایش کرده‌ایم و برگزیده‌ایم. بنابراین تعبیر، حقیقت اصطفا یا آن شرایط و آزمایش‌ها انجام گرفته است.



آن‌گاه قرآن توجّه ما را به مبدأ و منشأ این گزیدگی و مصفاً شدن «اصطفیناه» در دنیا و آن شایستگی در آخرت برمی‌گرداند تا این حقیقت را از یاد نبریم:

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمِ». نخستین منشأ این گزیدگی و کمالات همان ندای پروردگارش بود که ابراهیم آن را از ضمیر خود شنید؛ آن ندا دعوت و بانگ ربوبیت خاص او بود: «ربه». این ندای ربوبی خاص، چشم باطن او را گشود و برترش آورد تا تسلیم ربوبیت عامش کرد: «قَالَ أَسَلَّمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ».

بنابراین، ملت ابراهیم و گزیدگی او از همان تسلیم به ربوبیت خاص و عام آغاز گردید؛^۱ مانند گوهری که به دست تربیت سازنده تسلیم می‌شود، از آلودگی‌ها می‌رهد و شفاف و تابان می‌گردد؛ مادهٔ نفتی که تصفیه شود، نور و حرارت از آن می‌خیزد. هر یک از مواد پراکندهٔ بی‌جان و بی‌رونق و بی‌حرکت، همین که تسلیم قوای حیاتی، نباتی یا حیوانی گردید، مصفاً می‌شود و بالا می‌آید و شایستگی هر مقام برتری را می‌یابد.

«وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ». این آیین و راه کمال و ارزش انسانی را که ابراهیم، خود مؤسس و خود پیرو آن بود، به فرزندان و پیوسته پدران و الاقدر به فرزندان دل‌بند خود و پیامبرزادگان وصیت می‌کردند. ابراهیم و یعقوب با توجّه خاصی، آن سرمایهٔ باقی سعادت و خلاصهٔ آیین و رسالت را به فرزندان خود تحویل می‌دهند و با تعبیری پر از مهر و عاطفهٔ پدری به آن‌ها گوشزد می‌کنند: خداوند از میان اوهام و اندیشه‌های درهم و برهم بشری که قرن‌ها با فطرت حق جویی و دینداری آمیخته شده بود، آیین حق را تصفیه کرده برای شما برگزیده است:

۱. ربوبیت خاص اشاره به اضافه شدن «رب» به ضمیر سوّم شخص است: «پروردگارش». که این فرمان را پروردگار مخصوص ابراهیم فرموده است، و ربوبیت عام اشاره به «رَبِّ الْعَالَمِينَ» است، یعنی پروردگار همهٔ جهانیان.



«يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ». شما باید با پیروی از ملت و آیین پدران خود به مقام اسلام برسید. و اگر مانند پدران خود زودتر به این مقام نرسیدید، بکوشید تا در پایان عمر، جواذب و علاقه‌های مختلف شما از دنیا سست و بریده شود و مانند میوه و بذر رسیده‌ای که تسلیم طبیعت و عوامل حیات می‌شود و زندگی نوین و فزاینده‌ای را آغاز می‌کند، شما نیز تسلیم حق شوید:

«فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ». عطف «یعقوب» به «ابراهیم»، با فاصله، «بنیه» (به جای «و وصی بها ابراهیم و یعقوب») و بدون ذکر پدر یعقوب «اسحاق» با بلاغت خاصی می‌رساند که این پدران هر یک مستقل و جداگانه به فرزندان خود چنین وصیت می‌کردند. اضافه «اله» (الهک و اله آبائک) برای اشعار به این است که نخستین داعی به توحید، در دنیای شرک و اوهام و عبادت خدایان خود ساخته و مختلف، همین ابراهیم و فرزند او بودند.

اکنون برای تأکید این وصیت و اقامه حجت بر اهل کتاب، یعقوب را در حال مرگ، آن‌گاه که چشم به عالم بقا می‌گشاید و از دنیا چشم می‌پوشد، می‌نمایاند:

«أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ: مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي؟»
 «أم» استفهام انکاری و برای تعظیم و تمثیل و تقریر است؛ یعقوب را در حال احتضار می‌نمایاند که فرزندانش پیرامون وی را گرفته و چشم به او دوخته‌اند تا آخرین وصیتش را بشنوند و آن را به کار بندند، او در همان حال لب می‌گشاید و آهسته با کلمات بریده و کوتاه و به صورت استفهام (نه تحمیل)، از فرزندان خود می‌پرسد: «ماتعدون من بعدی»؟ فرزندان مقصود پدر را درمی‌یابند و تعالیم همیشگی او را به یاد می‌آورند و با کلمات جامع و سریع جواب او را می‌گویند تا آسوده خاطر چشم برهم نهد و به بقای ملت و آیین پدران خود در میان فرزندانش مطمئن گردد:

«قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ». این بود راه و روش و آیین پیامبران گذشته:
 «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ». همه در یک راه و رو به یک مقصد و داعی به یک دعوت بودند. این‌ها وظیفه‌ی حیاتی خود را چنان که باید انجام دادند و درگذشتند و میدان زندگی را برای آیندگان وا گذاشتند، تا آیندگان چه کنند؟! و این مطالب را از کلمه: «امة» و «خلت» باید استفاده کرد.^۱

این بازماندگان باید راه و روش آن گذشتگان را پیش گیرند و دعوت و وصیت آن‌ها را بپذیرند و انجام دهند. این‌ها، با نسبت فرزندی و اسم و عنوان، اعمال و رفتار آن‌ها را نمی‌توانند به پای خود گذارند و همین‌ها را موجب برتری و امتیاز خود پندارند:

«لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ» کسب و محصول کوشش آن‌ها برای آن‌هاست و به خودشان تعلق دارد و همچنین مکتسبات شما [نیز به خودتان]. و چنان که آن گذشتگان مسئول اعمال شما نبودند، شما فرزندان هم مسئول اعمال آن‌ها نیستید: «وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. چنانکه پیش از این نیز توضیح داده شد، «قد خلت» به صورت ماضی نقلی یعنی امّتی در گذشته زندگی می‌کرده است و نقش خود را در زندگی به انجام رسانده و رفته است، آنان میدان را برای آیندگان خالی کردند، اکنون این امت باید توجه کند که چه وظیفه‌ای بر عهده دارد.